



امروز رفتم دکتر. مادرم گفت امروز وقت معاینه‌ی دوره‌ای (چک‌آپ) ام است. وقتی ما رسیدیم، بچه‌های زیادی منتظر دکتر نشسته بودند. پرسیدم: «من حتماً باید آمپول بزنم؟» سگ اسباب‌بازی‌ام سینامون را بغل گرفتم. مادرم گفت: «نمی‌دانم مولی.»

چرا وقتی دکتر را دیدیم از خودش نمی‌پرسی؟» گفتم: «من دوست دارم دکتر را ببینم اما آمپول زدن را دوست ندارم.»

پرستار من را به اتاق معاینه‌ی
دکتر برد. گفت: «بگذار ببینم
قدت چقدر است؟»
من کنار دیوار ایستادم.



گفت: «بگذار ببینم وزنت چقدر است؟»
و من روی ترازو ایستادم.



«بگذار ببینم قلبت چطور کار می‌کند؟»
پرستار یک نوار پارچه‌ای را
محکم دور بازوی من پیچید.

وقتی دکتر آمد تو ای اتاق گفت: «سلام مولی. به به، قدت خیلی بلندتر شده. قبل از این که معاینه را شروع کنیم سؤالی نداری؟»
گفتم: «من باید آمپول بزنم؟»
«این سؤال خوبیه. من اول تو را معاینه می کنم و بعد به سؤال هایت جواب می دهم. خوبه؟»

